

فصل اول: انسان

الف) خودشناسی

ب) حقیقت انسان

فصل دوم: ایمان

الف) معنای ایمان

ب) متعلقات ایمان

ج) درجات ایمان

فصل سوم: اثبات وجود خدا

الف) برهان قطری

ب) برهان علی

ج) برهان نظم

فصل چهارم: صفات خدا

الف) راههای شناخت صفات خدا

ب) انواع صفات خدا

ج) پرشماری صفات ذاتی تئوتی

د) عدل

فصل پنجم: مسئله شر

الف) تعریف شر

ب) راه حل های مسئله شر

ج) فواید شرور در جهان

مصل اول: انسان

الف) خودشناسی

از مسائل مهم انسان و شاید مهم‌ترین آنها، شناخت خود انسان است. آدمی قبل از آنکه به شناخت جهان بیرون خود و تنگ وید آن بپردازد، باید خود را بشناسد و گنجینه‌های قدرت و نهاد خود را کشف نماید و آنها را به کمال برساند و امثال نفسانی و حیوانی خود را تعدیل کند. در این صورت است که به بزرگ‌ترین سعادت نایل می‌شود. اما اگر غفلت بوزرد و استعدادهای خود را نیابد و سلوفا نسازد و فقط نیازهای مادی و امثال نفسانی و حیوانی خود را برآورد، گرفتار حسرت می‌گردد و از مرتبه انسانی به حیوانیت تنزل می‌کند.

دعوت به شناخت انسان از توصیه‌های مهم پیامبران الهی، عالما اخلاق، عارفان و فیلسوفان است و انسان خود نیز اهیت آن را احساس می‌کند. منظور از شناخت انسان در این صیحت آن است که او دارای استعدادهای و نیروهای برای فهم خود و جهان و تکامل انسان است. انسان با تأمل و تفکر، امکانات و استعدادهایی که برای رشد و تکامل در او آفریده شده است، بشناسد، بهتر می‌تواند سرمایه‌های وجودی خود را به کمال برساند.

قرآن و روایات اسلامی، انسان را به خودشناسی دعوت می‌کنند.

قرآن می‌فرماید:

- انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است.

- آیا انسان بی‌یاد نمی‌آورد که ما او را آفریده‌ایم و حال آنکه چیزی نبوده است.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خود بپردازید...

اما آعلی (ع) می‌فرماید: کسی که به خودشناسی دست یابد، به بزرگ‌ترین سعادت و کعبایی رسیده است.

در تاریخ فلسفه، خودشناسی، از نظریات اساسی سقراط حکیم بوده است.

ایمانویل کانت، از فیلسوفان بزرگ مغرب زمین، می‌گوید: انسان قبل از هر چیزی باید به ارزیابی و شناخت (مق) توانایی خود بپردازد.

بنابین نقل تاریخ، بر در معبد دلفی یونان نوشته بودند: « خود را بشناس! »

* دلایل و ضرورت خودشناسی :

① مقصد کمال انسانی :

اگر آدمی قبل از خروج خود را بشناسد، بهتر می تواند از سرمایه های وجودی خود بهره ببرد و آنها را مکتوفاً سازد؛ زیرا نقطه آغاز شناخت سرمایه های وجودی است. پاسخ به پرسشهایی از قبیل آنست « انسان دارای روح است، نیازهای آن چیست و چگونه باید برآورده شود و چگونه باید تکامل پیدا کند؟ » مقصد تکامل انسان است و همچنین « آیا حد وجودی انسان در حد سایر حیوانات است؟ »

② پس در آفاق جهان شناسی :

شناخت جهان، پس از تکامل انسان با جزئیات خارج از خود است. انسان بعد از تکامل است که می گوید، می بینم، می شنوم و می شناسم. سؤال اساسی اینست که موجودی که از آن به «من» تعبیر می کنیم، چه اندازه در شناخت سهم دارد؟. لازمه پاسخ به این سؤال، خودشناسی است. انسان باید ابتدا قوا و ابزار شناخت خود و گونه و مزه های آنها را بشناسد تا بعد به شناخت جهان دست یابد. اما آعلی (رع) در این باره می فرماید: « کسی که خود را نمی شناسد، چگونه می تواند شناخت؟! »

③ مقصد خداشناسی :

اما آعلی (رع) می فرماید: « هرکسی خود را بشناسد، پروردگارش را می شناسد. (من عرف نفسه عرف ربه) خودشناسی را که مقصد خداشناسی است، می توان از جهات گوناگونی مورد تامل قرار داد:

- + از آنجا که قدرت آدمی با معرفت خدا، عین است، دعوت به خودشناسی در واقع دعوت به خداشناسی و ارتباط با خدا است.
- بنا بر این خودشناسی، مقصد محبت و معرفت به خدا است. اما آعلی (رع): « خدا تو را تعلیم داد تا با محبت خود و عمل های با او خود را بشناسی »
- + وجود انسان، وجودی وابسته و ممکن الوجود است و چنین موجودی نمی تواند، آفریننده خود باشد. بنابراین هنگامی که آدمی به خودشناسی می پردازد، وابستگی خود را به خدا احساس می کند.
- + انسان ساختار پیچیده خود را مورد تامل قرار دهد، به نامهی حکیم و علیم که چنین ساختاری را پدید آورده است، اگاه می گردد.

④ حلال مشکلات انسان :

بسیاری از مشکلات روحی و روانی و فکری و اخلاقی انسان شناسی از خودناشناسی است. اگر آدمی، حقیقت واقعی خود، هدف خلقت، رابطه خود با خدا، موقعیت خود در نظام هستی، تأثیر زندگی دنیوی در آخرت، نفس اخلاق نیل و پر خود مناسب با دین را بشناسد، سهم شریعت در کیفیت زندگی و نفس مصیبت ها و خوشی های زندگی بدانند، بسیاری از مشکلات او حل می گردد و گرفتار مطالب بوجه نمی گردد.

ب) حقیقت انسان :

در باب حقیقت انسان دو دیدگاه وجود دارد : عادی و الهی .
 کسانی که هستی را با عادی برابر می دانند یا انسان را پدیده ای کاملاً عادی تلقی می کنند ، تمام قوانین حاکم بر حقیقت انسان را عادی می دانند . ایشان معتقدند با قوانین عادی ، که مبتنی بر حس و تجربه است ، می توان شناخت پیدا کرد نسبت به انسان ؛ و اصولاً تمام تحلیل های آنها در باب انسان ، عادی گرایانه است .
 بر اساس این تحلیل ، انسان ، یا مردن و متلاشی بدن جسمش نابود می گردد .

گروه دیگر علاوه بر بُعد عادی انسان ، به بُعد غیر عادی او نیز اعتقاد دارند و برای انسان علاوه بر بدن عادی ، حقیقتی بنام روح ، قائلند . ادیان الهی به ویژه دین اسلام با نظر روحی هر اهل حق . محور همه تعالیم ادیان الهی روح آدمی است و اگر چه جسم انسان نیز توصیف می کنند ، به دلیل تأثیر آن در روح است .
 بر اساس این تحلیل ، روح یا بُعد غیر عادی انسان ، با مردن و متلاشی شدن جسم از بین نمی رود ؛ بلکه حیاتی جاودانه را در عالم آخرت پدید می آید .

از دیدگاه قرآن ، انسان علاوه بر بدن عادی ، از روح الهی بهره مند است و اصولاً حقیقت انسان ، روح او است . قرآن در آیاتی به دو مساحتی بودن انسان تصریح می فرماید :

«سپس [خدا] ، اندام انسان را متون ساخت و از روح خویش در وی دمید » - سوره مجده آیه 9
 پس از آفرینش بدن ، که در حد اعتدال است ، خدا روحی در آن بدن می دمید که به دلیل سرافت و

مندیت برتر ، آن را به خود انتساب می دهد . این گونه اضافه را اضافه تشریف می گویند . در آیه ذکر شده

مفزون ختنه «سواء» (تسویه) به معنای خلقت اعضای بدن به صورت اعتدال و دور از افراط و تفریط است .

مالتون از دیدگاه قرآن ، که انسان را دارای دو مساحت روح و بدن می داند ، سخن گفتیم ؛ اما قرآن

موضوع دیگری را نیز پیش می کشد و آن اینکه حقیقت و واحدیت انسان ، همان روح اوست ؛ روحی

که با بدن عادی همراه است . در هنگام مرگ ، روح و نفس آدمی از بدن جدا می شود و همچنین بعد از

مرگ روح باقی است و در عالم برزخ به حیات خود ادامه می دهد با اینکه پس از مدتی بدن عادی

متلاشی می شود . قرآن در این باره می فرماید : «خدا روح مردم را هنگام مرگشان به گامی باز می زند» - سوره زمر آیه

وقتی در خود ما که همان بدن را گفته است وقت کنیم ، می یابیم که وجود «من» که حقیقت انسان است

امری بیگ و غیر قابل تفکیک است .

* هفتگی که در روح خود تأمل می‌کنیم، رو بعد ادراکی و لراسی را در آن باز می‌یابیم:

① بعد ادراکی انسان:

بعد ادراکی انسان در وجوده نظر و عمل و فعالیت می‌کند. المرتعلق تخاصت، الایاد آنگونه که هستند یا خواهند بود باشد، به آن حوزه تخاصت نظری می‌گویند؛ ولی المرتعلق تخاصت، عمل انسانی از جهت خوب و بد، یا بایدها و نبایدها باشد، به آن حوزه تخاصت عملی می‌گویند. از این رو، فیلسوفان علوم لا به علوم نظری و عملی یا حکمت نظری و عملی تقسیم کرده‌اند: البته گمانه‌ها در متعلق تخاصت است، نه در قوه تخاصت.

۱-۱: ادراک نظری:

شخصی که برای انسان حاصل می‌شود، یا از طریق صورکها و مفاهیم ذهنی است؛ مانند عمل انسان به ذهنی در مقابل خود که از این جهت، صورتی در ذهن او حاصل می‌شود و به آن علم حصولی می‌گویند؛

و یا خنثی و بی‌طرفی وجود ندارد و انسان مستقماً به متعلق تخاصت و یا وجود واقعی و عینی آن آگاهی دارد که به آن علم حضوری می‌گویند؛ مانند آگاهی انسان به حالات روانی و احساسات و عواطف خود.

هفتگی که چهار مرتبه می‌شوم، این حالت روانی را مستقیماً و بی‌واسطه در می‌یابیم نه اینکه به وسیله صورت یا مفهوم ذهنی آن را یابیم. هفتگی نیز به تقسیم به کاری می‌گیریم از تقسیم و اراده خود بی‌واسطه آگاه می‌شویم؛ آگاهی ما به ذات خود و همچنین آگاهی به قوای ادراکی ما نیز از این دست آگاهی است.

گاهی متعلق علم حضوری، خدا و امور مرتباً به خدا است که به آن سهود سرفانی نیز می‌گویند. بزرگان معصوم، مانند امیر مؤمنان علی (ع) قبل از اینکه الایاد مشاهده کنند، خدا را می‌بینند؛ چنانکه در روایتی از آن حضرت نقل است:

* من خدایی را که بنیمن عبادت نمی‌کنم؛ البته نه با چشم سر، بلکه با چشم قلب.

* قوای علم حصولی :

۱- قوای حسی : بسیاری از صورتهای ذهنی از طریق حواس به ما می رسد از طریق حس بنیادی
انسانی بلا می بینیم و از طریق حس شنوایی ، صداها می شنویم و ...
از همه اینجاری ، صورتهای در ذهن حاصل می شود .

۲- قوای عقلی : این قوه توانایی درک مفاهیم کلی را دارد ؛ مانند مفهوم انسا ، کتاب ، دانشجو
که از حسیه تکلیف برخوردارند . عقل از طریق استدلال و قیاس و برهان به
معلومات جدیدی می رسد . ریاضیات و فلسفه مصداق بارز معرفت عقلانی اند .
همه ما از آنگان و علمی بودن کتاب یک مؤلف به میزان علم و اطاهمی او پی می بریم ؛
چنانکه از نظم و مواضعی دقیق جهان به ناظم حکیم و عالم ، که برای جهان
قرار دارد ، پی می بریم . چنین معلوماتی را معلومات عقلانی می گویند .

۱-۲ : ادراک عملی :

شناختی را که مربوط به حوزه عمل یعنی بایدها و نبایدها و خوبها و بدها است ، حوزه شناخت عملی می گویند ؛
مانند اینکه عدالت خوب است یا انسان باید راست بگوید . به تعبیری ، حکمت عملی عبارت است از
علم به تکالیف و وظائف انسان . علوم تربیتی و مطالب تعلیم و تربیت در شمار علوم معرفت و حکمت
عملی اند ؛ زیرا به عمل آدمی ارتباط دارند .

۲) بُعد لراسی انسان :

روح انسان علاوه بر بُعد شناختی ، بُعد دیگری به نام بُعد لراسی دارد . بُعد لراسی ، همانند مایلانی اند
که با روح انسان سرشته شده اند . جوانانی ذاتاً از این لراسیها - جویند در حد بسیار ضعیف و خفته -
بجویند است و آنها را در خود به طور بیرونی احساس می کند . این مایلان بر اثر عوامل خارجی و القایات
محیط و جامعه و تربیت پدید نیامده اند . البته عوامل خارجی ، در رشد و شکوفایی آنها موثرند ؛ مانند میل به دانش
و پرستش خدا .

گرایش‌های انسان بلایمی توان به دو دسته تقسیم کرد:

① گرایش‌های حیوانی - این گرایش‌ها میان حیوان و انسان متولّدند. نمونه‌های از آنها عبارتند از: گرایش به حفظ ذات و صیانت از خود و میل به جنس مخالف. این گرایش‌ها را غیره هم می‌گویند.

② گرایش‌های انسانی - گرایش‌ها و تمایلاتی اند که به انسان اختصاص دارند و یا دست کم نشانه‌های آنها در حیوانات کمتر مشاهده می‌گردد.

از گرایش‌های اصیل انسان، میل و محبت به خدا است که از وی جدایی ناپذیرند، به طوری که می‌توان انسان را موجود دین‌ورز نامید. خداوند، انسان را با فطرت دینی و الهی آفریده است و در لونی در آفرینش الهی وجود ندارد. از این رو است که افریغومان علی (ع) می‌فرماید: خداوند! تو ملتها را بر محبت خود آفریده‌ای.

الرحمت و میل به خدا، آمیخته با وجود آدمی است، دیگر انفعال آن از وجود او امکان ندارد. البته مهمان است اینها بر اثر شرایط محیطی نسبت به این میل فطری تا حدی غافل باشند و یا در شناختن متعلق حقیقی آن خطا کنند؛ ولی هنگام رفع مانع و هوشتاری، دوباره این میل جلوه می‌نماید و مصداق واقعی خود را نشان می‌دهد. از این رو، وظیفه بیابرا، بیدار کردن و پراکنش لجنه‌ها فطرت آدمی است، تا اینکه گرایش دینی انسان را سمت و سوی شایسته بیچسند.

فصل دوم : ایمان

آرزوی انسان، تیل به سعادت و خوب بختی است و ایمان راه رسیدن به این سعادت است. ایمان به آدمی، نسا، آرامش، اطمینان قلبی، معنا، امید، رجاءت و هدف می دهد. قرآن کریم، ایمان را بسیار گرامی میدارد و عامل رستگاری و نجات دهنده های پرهیزکاران و هدایت یافتگان می شمارد و تأکید می ورزد که ایمان می تواند آدمی را از تاریکی ها به نور راه نماید. و انبیا، پیامبرانی از روان انسان، نفس ایمان دینی را در جسد است روانی و در مان تاریکی ها روحی و روانی آدمی، بسیار نور و کار آمد می دانند.

الف) معنای ایمان :

ایمان، امری است معنوی و حالتی روحی که جایگاه آن قلب آدمی است. شناخت واقعی امور معنوی و روحی، ذرا غم و شادی و امید، از طریق علم حضوری میسر است. انسان، باید آنها را احساس کند و با تعریف لفظی نمی توان، حقیقت آنها را از کار ساخت. تنها از گذر شناخت لوازم می توانیم تا اندازه ای به ماهیت آنها پی ببریم.

ایمان مصدر بای افعال و از ریشه امن (امنیت یافتن) است که به معنای جای گیریدن اعتقاد در قلب یا تصدیق چیزی یا اطمینان و تیر و ثوق به چیزی یا کسی است و در هر دو معنا، مفهوم ایمنی در کار است. شخص با ایمان، چنان دگر می و اطمینان دارد که هنوز در اعتقاد خویش شک و تردید نمی کند و به تعبیری از شک و تردید ایمن است. از حضرت رضاع (ع) در باب تعریف ایمان نقل شده است :

« در ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضاست »

از معنای لغوی بر می آید که اعتقاد و تصدیق قلبی به چیزی یا کسی، ایمان نام دارد و شخص دارنده ایمان را «مؤمن» می خوانند. هرگاه واژه ایمان در اصطلاح به کار برده شود، معنای خاصی از آن مورد نظر است و آن اعتقاد و تصدیق قلبی به خدا، روز قیامت، کتب آسمانی، ملائکه و پیامبران و به تعبیری امور غیب است و کسی را که به همه این امور تصدیق و اعتقاد قلبی دارد و در عمل نیز به آنها پای بند است، «مؤمن» می گویند.

* رابطه‌ها میان ایمان با معرفت، عقل، عمل و اختیار :

۱- ایمان و معرفت :

از دیدگاه قرآن، ایمان مبتنی بر معرفت و علم است؛ ولی چنین نیست که معرفت و علم وجود یابد، ایمان نیز ضرورتاً وجود پیدا کند. چه بسا کسانی که علم و معرفت دارند؛ ولی ایمان ندارند. بدین سان، ایمان به معنای علم نیست؛ ولی مبتنی بر آن است؛ زیرا ایمان به آنچه نمی‌توانیم، معنا ندارد.

قرآن، از نمونه‌هایی یاد می‌کند که در اینجا علم هست؛ ولی ایمان نیست :

① هنگامی که قوم بنی اسرائیل معجزات روشن حضرت موسی (ع) را دیدند، به انکار برخاستند.

② نوحان با اینکه از عفت خدا، آگاه بود و هزاران سال بندگی خدا می‌کرد، سرانجام ایمان خود را از دست داده و راه کفر پیش کرد و به اغوای مردم پرداخت.

از سوی دیگر، قرآن، ایمان را مبتنی بر معرفت می‌داند و بدین سان، از دیدگاه قرآنی، ایمان بدون معرفت، اجر و اجرایی ندارد. ایمان بدون شناخت میسر نیست.

در اسلام، ایمان مبتنی بر شناخت و معرفت است؛ ولی در مسیحیت، انسان باید نخست ایمان بیاورد تا بفهمد نه اینکه نخست بفهمد و سپس ایمان بیاورد.

۲- ایمان و عقل :

از دیدگاه اسلام، ایمان دینی، منافات با عقل ندارد و در حوزه فلسفه دین، هنگامی که بحث ایمان و عقل مطرح می‌شود منظور از آن بحث، رابطه ایمان و عقل است.

اسلام معتقد است که عقل و دین دو موهبت الهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است و آدمی با عقل و دین می‌تواند به سعادت جاودانه برسد. عقل، دین را و دین، عقل را تأیید می‌کند.

برای روشن ساختن این حقیقت جای دارد به برخی آیات و روایات (بنا بر عقل اشاره کنیم) :

① قرآن مجید نزول قرآن را برای تعقل می‌داند که «ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا ایستاد تعقل کنید»

② قرآن ← «بدینچه جنبندگان نزد خدا کانی هستند که گمراه اند و اصلاً تعقل نمی‌کنند»

③ اما ایا کافران و منافقان و منافقان را که در حج و طهارت و حج باطنی، حج اکتفا، رسولان و انبیاء و امامانند و اما حج باطنی، عقل‌ها هستند.

④ اما ایا صاف و صاف (ع) و عقل راهنمای مؤمنان است.

از این آیات و روایات، به خوبی برمی آید که اسلام اهمیت فراوانی به عقل و خردورزی داده است. همچنین، گزینش دین و پیروی از آن نیز به وسیله عقل صورت می گیرد. با عقل و استدلال عقلانی است که آدمی پیروی از دین را سعادت محسوب می داند. به نظر می رسد که هیچ قوه اسلامی عقل را به طلی نظر کرده باشد. نالفتنه نماید، پیروی از عقل با بنده کردن به خرد و دست از وحی برداشتن و به اصطلاح عقلانیت منهای وحی هرق دارد.

۱۳ ایمان و عمل

از دیدگاه اسلام میان ایمان و عمل ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، هر چند از لحاظ مفهوم، متمایزند. در برخی روایات درباره ایمان و عمل آمده است که خداوند یکی را بدون دیگری نمی پذیرد. همچنین از روایات برمی آید که عمل نمود ظاهری ایمان است و اگر عمل نباشد، آن کار می شود که ایمان در قلب ریشه زولند است. ایمان بدون عمل، ایمان راستین و نجات بخش نیست. همچنین در برخی روایات، عمل از ارکان ایمان شمرده شده است. قرآن درباره کسانی که به هیچ روی به لوازم عملی ایمان خود پای بند نیستند، می فرماید: «یادیه کفیان لفتند: ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اند، بلکه بگوید اسلام آورده ایم»

* کمترین مرتبه ایمان چیست؟

در پاسخ اما اصداف (ع) می فرماید: «اینکه آدمی به وحدانیت خدا و بندگی و رسالت محمد (ص) گواهی دهد و اطاعت از حق را بپذیرد و اما آن زمان خود را بنامسد. عوطه چنین کرد، او مؤمن است».

مالتون به رابطه ایمان و عمل پرداختیم و روشن ساختیم که ایمان را استیخ در قلب انسان رسوخ کند، همواره توأم با عمل است؛ اما اکنون به رابطه عمل با ایمان می پردازیم.

آیا هر عملی بر ایمان دلالت می کند؟ در پاسخ می توان گفت: چنین نیست که هر عملی باور نینی بر ایمان دلالت کند. قرآن درباره عمل بدون ایمان می فرماید:

۱) داستان اعمال کسانی که به پیروی ظاهرشان کفر ورزیدند، داستان خالکوری است که در روز قوفانی باری سنی بود که هیچ از آن خاک ترها را نمی توانست کسب کند.

۲) کسانی که کفر ورزیدند، اعمالشان چون مری است در بیابا هموار که کفم آن را آب

می ندارد.

۴ ایمان و اختیار

آدمی، به روشنی می‌داند که در اعمال خود، آزادی و اختیار دارد. او حکمت عملی سنجید و نسیب به آن عمل دست می‌زند و بعد از عمل، از آن خنود یا پشیمان می‌شود. این قرآنیست بر اختیار آدمی دلالت می‌کند. قرآن در آیات پرشماری آدمی را مختار و مسئولی اعمال خویش می‌داند. اصولاً تصبیح و تحسین افعال و استیفاء عقاب و پاداش رفتار، نشان از اختیار است.

ایمان به خدا نیز مشمول این قاعده کلی است. آدمی از سر اختیار، به خدا ایمان می‌آورد یا کفر می‌ورزد. اگر ایمان بیاورد، شایسته نسیب و انعام گردد، مستحق فزونی می‌شود.

خداوند در آیات فراوانی، اختیاری بودن ایمان را به صراحت بیان می‌نماید:

«بلو، ریش حق، (ها) است که از جانب پروردگار شما آمد. پس هر که می‌خواهد ایمان آورد و هوس می‌خواهد کافر گردد.»

نیمه آنکه ایمان و کفر دو امر اختیاری است و آدمی باید با تأمل و تفکر، بهترین راه را - که همان نیک‌ترین و واقعی ایمان است - برگزیند.

ب) متعلقات ایمان :

قرآن در آیات متعددی، متعلقات ایمان را بر شمرده است که برخی از آنها عبارتند از :

۱- ایمان به خدا ۲- ایمان به آخرت ۳- ایمان به رسالت پیامبر اسلام و انبیای گذشته

۴- ایمان به قرآن و کتب الهی پیشین ۵- ایمان به ملائکه ۶- ایمان به امامت

۷- ایمان به عالم غیب

چون خداوند، رب انسان است و یکی از صفات او حکمت است، به اقتضای ربوبیت و حکمت،

لازم است که پیامبرانی را برای هدایت انسانها برانگیزد. بدین سان، ایمان به خدا، ایمان به انبیاء و ادری

دارد. ایمان به کتاب الهی و ملائکه و امامت از لوازم ایمان به رسالت است. و از آنجا که خداوند

عادل و حکیم است، اقتضا می‌کند که پاداش و کفر هوس را متناسب با عمل او، بدو عطا کند. و این

پاداش و کفر جز در قیامت ممکن نیست. همچنین حکمت خدا اقتضا می‌کند که عالم منحصر به این

عالم مادی نباشد؛ بلکه غیر از این عالم مادی، عالم دیگری به فیاض آید که به دنبال این عالم است.

آدمی با تأمل عقلانی و سهو قلبی می‌تواند به این عالم نفوذ یابد و به وجود آن اعتقاد پیدا کند.

ج) درجات ایمان :

چنانکه گذشت، ایمان حقیقی است دارای درجات مختلف و حتی نیست که اهل ایمان در درجه ایمان یکسان باشند. هر چه ایمان فرد، قویتر باشد، ظرفیت وجودی او بی‌پایانی بود و سعادت بیشتری نصیب او می‌گردد. بنابراین، انسان باید برای تقویت ایمان خویش، بکوشد. مرتبه برتر ایمان، آن است که فرد به درجه عصمت می‌رسد و هدف جز رضایت خداوند ندارد. از آنجا که ایمان مبتنی بر معرفت است و جلوه آن، عمل صالح است، چون معرفت مؤمن عمیق تر گردد و عمل صالح او بی‌شود، ایمان او نیز استواری بیشتری می‌گردد.

مؤمن اسلامی به روشنی از وجود مراتب مختلف ایمان سخن گفته اند، از آن جمله :

قرآن ← ① مؤمنان همگسانی هستند که چون خدا یاد شود، دلهایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر اینها انسان بیفزاید و بر سرورگار خود توکل می‌کنند.

② او است آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزاید. [بنابراین آیه، خداوند گفته است، که به معنای آرامش و اطمینان خاطر است، بر قلب مؤمنان نازل می‌فرماید تا از شک و تردید و وحشت (در ضلالت) حادش نجات

(هد و از ایمانی افزون تر نصیب برند]

اما مصادیق (یع) ایمان مانند تریبانی است که ده پله دارد و پله‌های آن یکی پس از دیگری پیموده می‌شود.

* مؤمنی برای اینکه ایمان خویش را توانمندتر سازد، باید امور ذیل را مراعات کند :

- ① در برابر اولاد و نواهی خداوند تسلیم محض گردد.
- ② به متعلقات ایمان، علم یابد و بر این علم خویش پیوسته بیفزاید.
- ③ به متعلقات ایمان بی‌شک توجه کند و پیوسته به یاد خدا و صیانت باشد.
- ④ بکوشد تا به لوازم ایمان یابند باشد.
- ⑤ ایمان خود را به ظلم نیالاید و حقوق دیگران را رعایت نماید.
- ⑥ با کذب نفس، زینت نرسد ایمان را در نفس خود تقویت نماید.

مصل سوم: - اثبات وجود خدا

بی‌گمان، از موضوعات بنیادی و بسیار مهمی که اندک بشر را محموله به خود مقول دانسته و نیز مهنوع محوری همه ادیان، وجود خدا است.

در باب اثبات وجود خدا، نظریات مختلفی وجود دارد. برخی فیلسوفان و متکلمان مسلمان وجود خدا را بیدری و بی‌نیاز از دلیل و بی‌تعبیری «فطری» می‌دانند و بر این عقیده به قرآن و روایات موصوع تمسک می‌کنند.

قرآن به «لا اله الا الله» بیدری آورده است و از آنجا که بیدری است (سوره ابراهیم آیه ۱۴) متکلمان اسلامی از آیات و روایات استنباح کرده‌اند که وجود خداوند بیدری تر از هر چیزی است. در مقابل، برخی دیگر از فیلسوفان و متکلمان بر آنند که وجود خدا بیدری نیست و نیاز به استدلال و برهان دارد. برخی دیگر علی‌رغم اینکه به براهیت وجود خدا اذعان دارند، وجود برهان و استدلال را عاید تنبیه و توجه به این امر بیدری می‌دانند.

ما در این نوشتار به جهت اختصار به سه برهان وجود خدا یعنی برهان فطرت، برهان علی و برهان نظم اشاره می‌نماییم.

الف) برهان فطرت:

راه شناخت وجود خدا، پر رونق است: سیر در آفاق و سیر در انفس؛ از راه سیر آفاق، انسان با مشاهده مخلوقات و تدبیر در حدوث و امکان و نظم پدیده‌ها به وجود خالق و مدبری دانا و توانا پی می‌برد. ولی از راه سیر انفس، با تأمل در خود درمی‌یابد که نسبت به خدا شناخت قلبی و بی‌واسطه دارد و در برابر جنبه خدایی که کمال مطلق است سر تعظیم فرود می‌آورد. راه انفس را می‌توان به تعبیری «راه فطرت» نامید.

۱- معنای فطرت:

واژه «فطر» در اصل به معنای آغاز و شروع است و به همین دلیل به معنای خلق نیز به کار می‌رود؛ چون خلق، چیزی به معنای ایجاد آن و آغاز و شروع وجود و تحقق شیء است.

بر این اساس می‌توان گفت، فطرت به معنای حالت خاصی از شروع وجود و آغاز و

به بیان دیگر، نوعی از آفرینش است.

- سه ویژگی امور فطری :

① در همه اُمُر آن نوع یافت می شود، هر چند کیفیت آنها از نظر شدت و ضعف متفاوت است؛

② همواره ثابت اند نه اینکه در برخی از تاریخ اقتصادی خاصی داشته باشند و در برخی دیگر اقتصادی دیگر؛

③ نیاز به تعلیم و تعلم ندارند، هر چند تقویت و یادآوری با جهت دادن به آنها ممکن است نیاز به آموزش و استدلال داشته باشد.

- اقسام امور فطری :

الف) شناخت ها فطری که هو انسانی بدون نیاز به آموزش از آنها برخوردار است؛

ب) مهارت و کسب های فطری که مقتضای آفرینش هر فردی است.

بنابراین نوعی شناخت خدا برای هر فردی ثابت باشد که نیازی به آموزش و تفرارگی ندارد، می توان آن را «خداشناسی فطری» نامید؛ چنان که کُرَاش به خدا می توان «خداپرستی فطری» نامید.

۲- فطرت خداجویی :

خداجویی از تراثش (رونی انسان) به خدا حکایت می کند. انسان به گونه ای مباحثه شده که خداطلب است.

قرآن در آیه ای به این امر اشاره می نماید که خدا از فرزندان آدم پیمان گرفته است که سلطان را

نپرستند، بلکه خدا را بپرستند. پریشش خدا و ترسیده کردن بر خدا، نوعی خداجویی است.

مکمل است این خداجویی بر اثر تعلیم و تربیت غلط و تأثیرات محیطی و ژنتیکی اعم فروغ گردد؛ ولی

نابود نمی شود و در اوضاع و شرایط روپاره خودار خواهد شد.

ب) برهان علی :

از راه های اثبات وجود خدا، برهان علی و معلولی است که از لذر معلولیت عالم به وجود خدای می بریم.

این برهان را به گونه مختصر می توان چنین بیان کرد :

چرا که معلول است و هر معلولی نیازمند علت است. بنابراین، چرا نیازهی علتی است که آن علت

یا خدا است یا در نهایت به خدا می رسد. از این رو، خدا وجود دارد.

تقریباً برهان در قالب چند بند دنبال می کنیم :

۱- تعریف علت و معلول :

الردو وجود را با بلدیله مقایسه کنیم و بینیم که « الف » موجودی است که کفوق موجود دیگر یعنی « ب » متوقف بر آن است ، وجود « الف » را علت و وجود « ب » را معلول می گوئیم . این تعریف تعریف عام علت است که شامل سبب و مقدمات و سایر علل ناقصه نیز می شود . اما علت ، معنای خاصی نیز دارد که عبارت است از : موجودی که با وجود آن ، کفوق و وجود موجود دیگر ضرورت پیدا می کند ؛ و این علت را « علت تامه » نیز می گویند .

در اینجا ، علت به گونه ای است که برای کفوق وجود معلول کافی است . در غیر این صورت ، علت را « علت ناقصه » می نامند ؛ مثلاً وجود حرارت وابسته و متوقف بر وجود آتش است و بدین روی وجود حرارت را معلول و آتش را علت می گوئیم .

* فیلسوفان علت را بر چهار قسم می دانند :

۱- علت فاعلی ← آن است که معلول از آن پدید می آید .

علت فاعلی دو اصطلاح دارد :

۱-۱- فاعل طبیعی : که در قریب و طبیعیات پدید می آید و مثلاً حرکت و درونی اجسام و حالا است .

۱-۲- فاعل الهی : که در فلسفه و الهیات مورد بحث واقع می شود و منظور از آن موجودی است که

معلول را پدید می آورد و به آن هستی می بخشد .

۲- علت غایی ← انگیزه فاعل برای انجام کار است .

۳- علت صوری ← صورت و فعلیتی است که در حازه پدید می آید و مثلاً اگر جدیدی می نرود ؛ مانند صورت نباتی .

۴- علت مادی ← زینت پیدایش معلول است و در ضمن آن جایی می ماند ؛ مانند عناصر شکل دهنده لیاه .

۲- ابیات معلولیت عالم :

از آنجا که ملاک احتیاج معلول به علت ، ضعف وجودی اوست ، هر موجود فقیر و ضعیفی نیازمند علت است .

ضعف مرتبه وجودی ، آثار و نشانه های دارد که بوسیله آنها می توان معلولیت وجودی را مشاهده کرد .

از جمله آنها، عیودیت زمانی و عیودیت آثار و وابستگی به غیر و تغیر پذیری و حرکت پذیری و فنا پذیری است. با توجه به این خصوصیات انکار می شود از آنجا که جهان بر تغیر و کولات است و موجودات این جهان سابقه و لاحقیت بیستی دارند و اجزای آن بهم وابسته اند بنابراین، جهان معلول خواهد بود. از این رو است که امام علی (ع) می فرماید: « هویزی غیر از خداوند معلول است »

* امام علی (ع) همچنین در تعبیری، صفاتی را منحصراً از خدا سلب می کند و از این رو در می یابیم که ماسوی است. مصدق به این صفاتند. این صفات لازمه معلولیت اند که عبارتند از:

- ۱- لذت زمان او را تغیر نمی دهد.
- ۲- عیودیت مکانی ندارد.
- ۳- حالت او تغیر نمی یابد.
- ۴- سلوک و حرکت بر او عارض نمی شود.
- ۵- خداوند مثل و مانند ندارد تا اثر آن طریق تضایع شود.
- ۶- خداوند نه می زاید و نه زائده شده است.
- ۷- افول و زوال بر او راه ندارد.

ج) برهان نظم :

برهان نظم، یکی از رایج ترین برهینی است که بر وجود خدا اقامه شده است. این برهان، تاریخی به بلندی عمر انسان دارد. بیست و آریان بر آن بوده اند که از مطالعه پدیده ها و نظم جهان می توان، دست توانای خداوند را و رای آن دید. بنابراین، یکی از راه های رسیدن به وجود خداوند، نظم حاکم بر هستی است. انبیای الهی نیز بر برهان نظم بسیار تأکید داشته اند.

* قرآن مجید، نیز به برهان نظم بسیار بجا می دهد و انسانها را دعوت می کند که در خلقت پدیده موجودات و اسماءها و زمین و کوهها بیندیشند و چنان دلالت نظم بر نظم را بدین می دانند که می فرماید: فقط به یاد آنها بسازند؛ یعنی انسانها با کوشش توپوشی - اگر بخواهند - می توانند دست توانای خداوند حکیم و حلیم را مشاهده کنند.

* امام علی (ع) نیز بسیار بر برهان نظم مای فسرده و به زندگی و خلقت بسیاری از موجودات مانند مورچه و طاووس اشاره کرده و ظرافتهای خلقت آنها را بر شمرده و در واقع به آریان توجه دارد است که با تأمل و تفکر در خلقت موجودات، می توان به خداوند حکیم و یابدیرسی رسید.

برها نظم به صورت‌های مختلفی قابل طرح است که همه آنها باید هسته مشترک دارند و می‌تواند آن را به صورت

ذیل بیان نمود:

۱- ساختار مشترک برها نظم:

- * مقدمه اول - به عالم طبیعت و پدیده‌ای منظم است، با در عالم پدیده‌ها منظم وجود دارند.
- * مقدمه دوم - به عقلی بر اساس بدهت عقلی از ناظمی حلیم و پادشور ناشی است که از روی علم و آگاهی، اجزای پدیده منظم را با هوشی و آرائش خاص و برای وصول به هدف مشخصی کنار هم نهاده است. بنابراین، عالم طبیعت بر اوضاع و تدبیر ناظم با شعوری پدید آمده است.

۲- تعریف نظم:

پدیده منظم، مجموعی است که اجزای آن به گونه‌ای با هم ارتباط دارند که همگی هدف یکانه و مشخصی را تعقیب می‌کنند. به عبارتی دیگر، نظم، گرد آمدن اجزای متفاوت با کیفیت و کمیت ویژه‌ای در یک مجموع است به گونه‌ای که همکاری و هماهنگی آنها، هدفی مشخص را پی می‌جوید.

در مجموعها منظم (رقف سود، آثار تاریخی) که به عنصر سازنده اصلی مفهوم نظم است:

- الف) طراحی و برنامه ریزی دقیق.
- ب) سازماندهی حساب شده.
- ج) هدفمندی.

۳- تکرر برها نظم:

برها نظم را می‌توان به دو صورت مطرح ساخت: برها هدفمندی و برها هماهنگی در کل عالم.

الف) برها هدفمندی:

در این برها بر هدفمندی موجودات منظم تأکید شده است. ما شاهد می‌کنیم که پدیده‌ها منظمی همواره به سوی غایتی در حرکتند. از سویی، می‌دانیم که آنچه علم و آگاهی ندارد، نمی‌تواند به سوی غایتی حرکت کند مگر موجودی عالم، با هوشمند و مدبر آن را راه نماید. چنانچه می‌دانیم که موجودات خود فاقد علم و آگاهی‌اند. بنابراین، موجودی آگاه و مدبر آنها را به سوی غایت هدایت می‌کند. مصداق این موجودات منظم می‌تواند هم حیوانات و هم گیاهان باشد.

قرآن مجید در آیاتی به این تکرار از برها نظم اشاره می کند و می فرماید، خدا است که با هدایت خوش چین
تدبیر می کند نه لیاها، معموله، میوه های گوارا تولید کند.

در عالم هو جنیده ای به دست تو است و بازگشت هو آفریده ای به سوی تو است. - سوره انعام آیه ۹۹ //

ب) برها هاهلی :

این تکرار از برها نظم بر هاهلی و نظم کل عالم تأکید دارد تا نظم حکیم را برای کل عالم اثبات کند. بیست
علم تجربی این حقیقت را نشان داده است که اجزای عالم چنان سازوار تنظیم شده اند که زندگی را در آن
سهل ساخته اند. آیات قرآن مجید و روایات ائمه و مفسرین (علیهم السلام) گویای این حقیقت است.

اما علی (ع) به پس خداوند آفرینش را آغاز کرد... و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت.

اما اصادق (ع) به تشبیه عبرت و دلیل بر خالق جل و علا... حسد بخشد به این عالم و از آفرینش در آن آ...

از این بیانات به خوبی بر می آید که چرا آنچه ای هاهلی است که از سر حکمت و علم و تدبیر آراسته شده است و

این هاهلی کند و نظم رهنده کسی جز خدا نیست و از خدای جز خدای گانه وجود دارد، عالم تباہ می گردید.

قرآن به « اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او... وجود داشت، تباہ می شدند » - سوره انبیاء آیه ۲۲

در این آیه به شکل برها خلف اثبات وجود خدا شده است. شکل این برها خرنج است :

۱- اگر خدای در آسمانها و زمین به غیر از او بود، فساد در کلوش می شد.

۲- در کلوش فساد نیست.

بنابراین به غیر از خدا در آسمانها و زمین خدای نیست.

فصل چهارم : صفات خدا

الف) راهها شناخت صفات خدا :

ادراک کامل ذات و صفات خداوند، برای آدمی مستحکم نیست؛ ولی انسان می تواند از راهها مختلف روشنی ای به سعادت ربوبی یابد و به آن سعادت متعالی، شناختی پیدا کند. آن راهها عبارتند از:

- ۱- راه عقلی
- ۲- سیم در آفاق و انفس
- ۳- قرآن و روایات
- ۴- کسوف و خسوف

۱- راه عقلی :

عقل می تواند وجود موجودی را که معنی بالذات است، اثبات کند. هنگامی که بدین امر دست یابد، برای اثبات بیداری از صفات ثبوتیه و سلبيه خداوند نیز توانایی می یابد؛ زیرا هر صفتی که موجب نقص ذات معنی بالذات شود، باید از او سلب گردد.

خواججه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد، از همین روش برابر اثبات بیداری از صفات سلبيه و ثبوتی بهره جسته است که به برخی از آنها اشاره می کنیم. ایشان بیان می دارد که وجوب وجود خداوند، مایل به چند نتیجه راه می نماید:

* خداوند تعالی همواره بوده و باقی است؛ زیرا واجب الوجود آن است که وجودش بر او محدود است.

* خدا، شریک ندارد؛ زیرا اگر او را شریک باشد، آن شریک نیز واجب الوجود است و هر دو در وجوب وجود، مانند یکدیگرند. البته هر یک خصوصیتی دارند که دیگری ندارد. بنابراین، مرکب می شوند از یک معنای متکرم

که وجوب وجود است و دیگر خصوصیتی که ویژه هر کدام است. و ترکیب نشانه ضعف و فقر است؛ اما می دانیم که ضعف و فقر به سعادت واجب الوجود راه ندارد، بنابراین خدا شریک ندارد.

* خدا مرکب نیست؛ زیرا مرکب به اجزا نیازمند است و چیزی که از اجزا حاصل شده است، اجزای او به واجب بودن، سزاوارترند تا خود او.

* خداوند در مکان قرار نگرفته است و نمی توان به او اشاره جسمی کرد. زیرا او جسم نیست.

* خداوند در چیزی حلول نمی کند. برخی بر آنند که خداوند در هیچ حلول کرده و برخی عوام صوفی معتقدند که خداوند در بدن عارف و اصل حلول می کند. این عقیده باطل است؛ زیرا حلول خدا - مثلزم مکان دار بودن و جسم خدا است و چنان که اشاره شد، خدا نه مکان دارد و نه جسم است.

از این رو چنین حلولی نادرست است.

* خدا با غیر خود متصف نمی گردد؛ زیرا غیر او ممکن الوجود است.

* خدا در هیچ جهتی نیست؛ چون جسم نیست.

* خدا محل حوادث نیست؛ بدین معنا که امکان ندارد صفت و حالت تازه ای برای او پیدا شود؛

زیرا اگر آنها کمالی از کمالات هستند، خداوند همواره بدانها متصف بوده و الرقص اند، هیچگاه بدانها متصف نبوده است.

* واجب الوجود در هیچ صفتی به کسی احتیاج ندارد.

* صفات خدا زائد بر ذات او نیستند. صفات حقیقی او عین ذات او نیست؛ زیرا الرصفات زائد بر

ذات باسند، لازم می آید که ذات در محله ذات، خالی از آن صفات باسد.

* خدا، ملک و حاکمیت دارد. ملک و پادشاهی، قائم به سه چیز است:

۱- از دیدگان بی نیاز باسد

۲- دیدگان به او نیازمند باسد و بتواند در همه چیز تصرف کند

۳- کسی از او مواظبه نکند

این سه شرط در خدا وجود دارد و در نتیجه او بر همه چیز مالکیت و حاکمیت دارد.

* او حکیم است. حکیم آن است که حقایق را بشناسد و هر کار را بر وجه العمل و مطابق مصالح

کلی درستی و استوار سازد. خدا به هر دو معنا، حکیم است.

* خدا قیوم است. قیوم به معنای قائم به خود است که به دیگری نیاز ندارد و دیگرانند که به او نیاز مندند.

۲- سیر در آفاق و انفس:

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، سیر در آفاق و انفس است. در سیر توابع و مطالعه، انسان می تواند به برخی

اوصاف الهی راه یابد. برای مثال، از مطالعه و بررسی نظم جهان هستی، حیوانات، گیاهان و حتی خود

انسان آرزو می گردد که ناظم و خالق هستی بر اساس شخصیت علت و معلول باید از صفت علم،

حکمت و قدرت برخوردار باشد و همچنین از انجام و وحدت حاکم بر جهان هستی می تواند به وحدت

و توحید خالق و ناظم هستی پی ببرد.

این احتیاط نیز بنابر نیروی عقلی صورت می گیرد. تفاوت آن با راه نخست این است که در روش

نخست همه مقدمات عقلی اند؛ ولی راه دوم برخی مقدمات از مشاهده جهان منظم اخذ می شوند و

نتیجه می گیریم که جهان منظم است.

۳- قرآن و روایات :

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، مراجعه به قرآن و روایات معتبره معصومین (ع) است. پس از آنکه وجود خدا و برخی صفات او و همچنین بعثت و برخی صفات کمالی پیامبر تراشیم (ص) به آیات می‌رسد، می‌توان از طریق قرآن و روایات معصومین (ع) بسیاری از صفات الهی را باز شناخت.

۴- لطف و سعادت :

انسان بر اثر تامل روحی و کسب فضائل معنوی به جایی می‌رسد که می‌تواند بسیاری از حقایق، از جمله صفات جمال و جلال الهی را از طریق مشاهده قلبی درک کند. البته این راه، سخت و صعب است و به وجود کسان اختصاص دارد، ولی راهی رفتنی و دست یافتنی است.

نکته: «روشن‌علی محض را» «روشن فلسفی» و «روشن لطف و سعادت را» «روشن عرفانی» گویند. روشن استعاره از آیات و روایات بر «روشن‌علی» گویند و عرطه بر روی آفاق و انفس از طریق ترکیبی از روش‌های عقلی و نقلی صورت پذیرد، از «روشن‌طلایی» استعاره شده است.

ب) انواع صفات خدا :

چنانکه گذشت، انسان می‌تواند صفات خدا را به قدر توان خودش بشناسد. صفات خدا از جهات مختلفی به انواع و اقسامی تقسیم می‌شوند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- صفات ثبوتی و سلبی :

*) صفات ثبوتی، آن دسته از صفات اند که کمالی از کمالات خدا را بیان می‌کنند و جنبه ثبوتی و وجودی دارند و نبود آنها لونه ای نقص محسوب می‌گردد؛ مانند علم، قدرت، حیات و ... این نوع صفات، با واقعیت ثبوتی و کمالی خود، مانع جمال و زیبایی، موهوب اند و حریفان نقص و کاستی را از او نفی می‌کنند. به این لحاظ، این صفات را «صفات جمالیه» نیز می‌گویند.

*) صفات سلبی، آن دسته از صفات اند که نقص و کاستی - مانند جهل - را از خدا نفی می‌کنند.

اُیبات و کمال بر روی آورد؛ مثلاً جعل به معنای سلب علم است و سلب سلب آن، اُیبات علم است.

* هدف صفات سلبی، اینجاست که نسبت نقص و کاستی را از خدا سلب کنند و در نهایت آنچه می‌ماند، کمالات است. چون انسانها یا نقص و محدودیت بی‌شمار آفتابند، صفات سلبی بر انسان مفهوم تر و روشن تر از صفات کمالیه است و آنها را بیشتر به تعالی خدا راه می‌نماید.

۲- صفات ذاتی و فعلی:

صفات ثبوتی خدا را می‌توان به صفات ذاتی و فعلی نیز تقسیم کرد:

* صفات ذاتی ← آن دسته از صفات اند که از ذات الهی انتزاع می‌یابند. این صفات را بدان رو

« ذاتی » نامیده اند که معمولاً با ذات الهی اند و در انتزاع آنها نیاز به تصور موجودات

نیست و ذات معموله متصف به آنها است؛ مانند علم، قدرت و حیات.

* صفات فعلی ← آن دسته از صفات اند که از ارتباط ذات الهی با مخلوقات انتزاع می‌شوند؛

مانند صفت خالقیت که از وابستگی وجودی مخلوقات به ذات الهی انتزاع می‌گردد؛

یعنی آنچه خدا به صفت خالقیت متصف می‌شود که او و مخلوقات و رابط وجودی میان

آنها را در نظر بگیریم. در این صورت است که صفت خالقیت انتزاع می‌شود و می‌گوییم

خدا خالق موجودات است.

معنی است صفت رزقیت؛ تا از خدا فعلی به نام خلقت و رزق صادر نشود، او را

خالق و رزق بالفعل نمی‌توان خواند، هر چند بر خلقت و رزق قدرت ذاتی دارد.

۳- صفات نفسی و اضافی:

* صفات نفسی ← آن دسته از صفات اند که ذات الهی بدون لحاظ نسبت و اضافه به غیر ذات، به

آنها متصف می‌شود؛ مانند حیات الهی که نیازمند نسبتی خارج از ذات نیست.

* صفت اضافی ← به لحاظ مفهومی، مشتمل بر نوعی اضافه به غیر است؛ مانند علم و قدرت که مشتمل

بر اضافه و نسبت به شیء دیگر، یعنی «معلوم» و «مقدور» است. یعنی علم به چیزی

و قدرت بر چیزی در حقیقت می‌آید و بطور مطلق بکار نمی‌رود.

۵) پرشماری صفات ذاتی ثبوتی :

۱) علم الهی :

از اوصاف ثبوتی و ذاتی خداوند ، علم است . خدا به ذات خود و به همه موجودات اطاه است ؛ بدین سبب ، خدا هم به ذات خود عالم است و هم به موجودات و مخلوقات پس از آفرینش و هم پس از آفرینش آنها . علم خدا را می توان به سه صورت تصور کرد :

۱- علم به ذات ؛

۲- علم به موجودات و مخلوقات پیش از آفرینش آنها ؛

۳- علم به موجودات و مخلوقات پس از آفرینش آنها .

* این نکته شایسته ذکر است که بنیایی و شمولی یا سمیع و بصیر بودن خدا به علم او برمی گردد ؛ زیرا معنای سمیع و بصیر بودن چیزی جز علم به همه و با مبصرات نیست . بنابراین ، وقتی می گوئیم خدا بیناست یعنی به امور مری و دیدنی علم دارد و چون می گوئیم خدا شنو است ، یعنی به آنچه شنیدنی است علم دارد .

* اعتقاد به نظارت الهی نیز از طریق ایمان به اطه و علم الهی بر اعمال و رفتار انسانها بدست می آید و نفس همی در خود کنترلی و بجهت مدیریتها دارد .

۲) قدرت الهی :

از صفات ذاتی و ثبوتی خدا « قدرت » است و یکی از نامهای خداوند « قادر » است .

قدرت به چند صورت تعریف شده است :

۱- فاعلی که کار خود را با اراده و اختیار انجام می دهد ، می گویند او در کار خود قدرت دارد .

۲- فبدایت فاعل مختار برای کاری که ممکن است از او سر بزنند .

۳- قادر به این معنی در برابر فاعل مجبور و به اصطلاح فاعل موجب است ؛ مانند آنسی که فاعل مجمل است اما

عمل حرارت و سوزاندن از سر اختیار و اراده از آن صورت نمی گیرد .

۴- قدرت آن است که قادر نخواهد فعلی را انجام دهد و اگر نخواهد انجام نهد .

* برای اثبات صفت قدرت دلالی آورده اند که به دو مورد از آن اشاره می کنیم :

۱- اعطای اندک کمال ، فاقد کمال نیست . برخی مخلوقات خداوند ، از جمله انسان ، مدّصف به صفت قدرتند و از این طریق می توانند مصنوعاتی پدید آورند ؛ حال آنکه انسان با تمامی اوصافش مخلوق و معلول خدای متعال است . بنا بر این خداوند خود باید مدّصف به صفت قدرت باشد تا بتواند قدرت او در مخلوقات ایجاد کند .

۲- اتفاق و تضمین سلفت انگیز مخلوقات می تواند هم دلیل علم و قدرت الهی باشد ؛ زیرا اگر خدا قدرت نداشته ، نمی توانست چنین موجودات منظم سلفت انگیزی را با کیفیت و کمیت بسیار رفیع بیافریند .

۳- حیات الهی :

یکی دیگر از اوصاف الهی که تئوتی و ذاتی است ، حیات است . حقیقت حیات به ویژه حیات الهی برای آدمی روشن نیست ؛ ولی مفهوم آن ، روشن است . از این رو ، تعریف آن نیز امری بسیار مشکل است . مثلاً می گوییم که حیات را تعریف نموده اند ، حقیقت آن بی حیات و آشکار نساخته اند ؛ بلکه لوازم آن را به بحث گذاشته اند .

۴- اراده الهی :

یکی دیگر از صفات تئوتی و ذاتی خدا ، اراده است . قرآن در این باره می فرماید :
« قفان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند ، تنها به آن می گوید و « موجود باش ! » ، آن نیز می زیند و موجود می شود . »

اما صادق در پاسخ به این پرسش که « آیا علم و مسیت (یعنی اراده) خدا یکی است یا دو معنای متفاوت دارد ، می فرماید : علم همان مسیت و اراده نیست ؛ زیرا تو می توانی بگویی من فلان محل را انجام می دهم اگر خدا بخواهد ؛ ولی نمی گویی من آن را انجام می دهم اگر خدا بماند .

* اراده الهی در مقابل ذات به معنای مسیت و رضایت خدا به ذات خویش است و در مقابل فعل ، رضایت الهی به فعل خود است .

* اراده الهی به معنای اعمال قدرت و حاکمیت است .

* اراده الهی را می توان به (و صورت در نظر گرفت) : - اراده تکوینی - اراده تشریحی .
 اراده تکوینی - از رابطه خاص خدا با مخلوقات ، سرچشمه می آید و چون خداوند امری را اراده کند ،
 بالضروره تحقق می یابد

اراده تشریحی - از رابطه خاص خدا با برخی افعال اختیاری انسان سرچشمه می آید که امکان تکلف اراده
 از براد وجود دارد .

۵- حکمت الهی :

یکی از صفات نبوتی خدا ، حکمت است و از این رو ، خداوند حکیم و همه افعال او حکمانه است .
 حکمت به دو معنا بکار می رود :

① معنای نخست حکمت آن است که افعال فاعل در نهایت آفاق و استواری و کمال باشد و هیچ نقص
 و کاستی به فعل او راه نیابد . خداوند به این معنا حکیم است و همه افعال او به نیکوترین و کامل ترین
 شکل ممکنه تحقق می پذیرد و از هر نقص و کاستی بیگانه است . حکمت الهی به این معنا از صفات فعل
 است و از صفات ذات نیست .

② معنای دیگر حکمت ، قبیح و بیبهره نبودن فعل فاعل است . بر اساس این معنا ، هنگامی که می گوئیم
 خداوند حکیم است ، به این معنا است که خدا کار قبیح و زیست و لغو و عبث و بیبهره انجام نمی دهد . صفت
 حکمت به این معنا ، یک صفت نسبی است .

د) عدل :

صفت عدل که از صفات فعل خداوند است ، در تفکر اسلامی ، اهمیت ویژه ای دارد ، به گونه ای که به نظر امامیه
 عدل الهی از اصول دین و فروع به شمار می رود ؛ زیرا اساس بیداری از عقاید امامیه بلاشکل می دهد .
 این صفت ، پیوند نزدیکی با صفت حکمت الهی دارد ؛ زیرا یکی از معنای حکیم بودن خدا آن است که کار زیست و
 قبیح انجام نمی دهد و چون ظلم یکی از کارها قبیح است ، خدا از آن پاک و منزه است . در نتیجه ، همه اعمال خدا ،
 متصف به صفت عدل می شود .

مقصود از عدل ، قرار دادن هر چیز و عکس در جای مناسب خود است . امام علی (ع) در روایتی عدل
 را چنین معنا می فرماید : « عدالت ، هر چیزی را در جای خود می نشاند » . بنا بر این معنا ، خدا در جهان
 هر چیزی و عکس را در جای بایسته و سبب خود قرار داده به گونه ای که حق هیچ کس بپناه نمی آید .

* دلیل اینکه خدا هیچگاه کار نیست و ظالمانه انجام نمی دهد و تمام افعال او، متصف به صفت عدل است، این است که فاعلی که به عمل نیست و ظالمانه دست می زند، یا از هیچ و نیستی آن اطاعت نیست، و یا به اعمال ظالمانه نیازمند است تا نیازی از نیازها خود را برطرف سازد و با صفات ناپسندی نظر نسبت توری حسادت و احساس حقارت موجب خشم اعمالی شده اند. از آنجا که هیچ یک از این عوامل بلوغی توان در ذات مقدس خداوند یافت و او کمال مطلق و عاری از نقص و کاستی است، خدا هیچگاه عمل ظالمانه و نیست انجام نمی دهد.

- اقسام عدل الهی :

① عدل تکوینی :

معنای عدل در نظام تکوینی یا جبر خلقت آن است که خدا در چنین نظامی به هر موجودی به اندازه شایستگی و قابلیت او نعمت داده است و به تعبیری خدا به اندازه ظرفیت و شایستگی هر کسی به او وجود و کمال اعطای کرده است و اجزای جهان در یک هماهنگی دقیق بر اساس قوانین ثابت باهم پیوند دارند، به گونه ای که نظم عالم بر موجودات و کل نظام خلقت، تواتر روشنی بر چنین عدلی است. در روایات نیز آمده است که جهان بر عدالت استوار شده است که این معنا به عدالت تکوینی اشاره دارد.

② عدل تشریحی :

عدل تشریحی بدین معناست که تکالیفی که خدا به وسیله پیامبر بر مردم نازل کرده است، بر پایه عدل و دادگری است؛ یعنی اولاً همه احکام لازم برای سعادت انسان را مقرر کرده است و ثانیاً هیچ انسانی را بیس از توان و ظرفیتش مکلف نساخته است و به تعبیری، توان و قابلیت انسان را در نظر گرفته و به اندازه ظرفیت وجودی اش، احکام را مقرر ساخته است.

③ عدل جزایی :

عدل جزایی، به این معناست که خدا در روز قیامت میان افراد به عدل داوری می کند و حق کسی را بپناه نمی کند؛ یعنی میان افراد نیکوکار و بیکار به یلسان داوری نمی کند و پاداش هر کس را متناسب با اعمال او می دهد. همچنین، عدالت جزایی خدا امتضا می کند که افرادی که به آنها تکالیفی ابلاغ نشده است، مجازات نشوند. این عدل از جهاتی نمی تواند در زمره عدل تکوینی قرار گیرد.

فصل پنجم: مسئله شر

مسئله شر، یکی از صفات سرگانه خدا - علم، قدرت مطلق و خیرخواهی - لایه چالش می‌طلبد؛ زیرا خدای ابرار، خدایی است که هم عالم و قادر مطلق است و هم کاملاً خیرخواه.

الف) تعریف شر:

مفاهیم خیر و شر یا خوبی و بدی از مفاهیم بدیهی و روشن است و همه انسانها کمابیش آنها را درک می‌کنند. ساختار وجودی آدمی به گونه‌ای آفریده شده است که این مفاهیم را می‌فهمد. همچنان که به خوبی عدالت و بدی ظلم حکم می‌کنند.

* به طور کلی شر را به دو قسم تقسیم می‌کنند: شر اخلاقی - شر طبیعی

گاه شر نتیجه عامل انسانی است که به آن شر اخلاقی می‌گویند؛ مانند زردی، قتل، غارت و جنایت.

گاهی دیگر شر بدون دخالت عامل انسانی پدید می‌آید که به آن شر طبیعی می‌گویند؛ مانند زلزله، آتشفشان، سیل، طوفان و طاعون.

از بزرگی این شرور - اعم از طبیعی و اخلاقی - به دست می‌آید که آنها، از آن رو شر به شمار می‌آیند

که موجب رنج و ناراحتی انسان می‌شوند و اگرچه گوناگون رنج و ناراحتی از آنها به انسان می‌رسد، شریف‌تند.

چون رنج و ناراحتی که به گونه‌ای باسد که امور سروران را عامل رنج و ناراحتی خود نداند، بلکه آنها را

عامل تکامل ساز بداند، شر معنای مفهوم نمی‌یابد.

بنابراین، در بحث شر، انسان خود را محور قرار می‌دهد و حربه را باعث آزار و زیان او سود، شر می‌داند

و آنچه را در نیل به هدف، او را یاری رساند، خوب و خیر می‌شمارد.

ب) راه حل‌ها مسئله شر:

اندک مندان دینی، پاسخ‌ها متعددی به مسئله شر داده‌اند. برخی از این پاسخ‌ها عام است و شامل

همه انواع شر می‌شود و برخی فقط دسته‌ای از شرور را پاسخ می‌گویند. در اینجا به برخی از این پاسخ‌ها

اشاره می‌نمایم.

۱- لازمه جهان مادی و

این دیدگاه بر آن است که در عالم شر وجود دارد، اما لازمه جهان مادی است و چرا مادی در مجموع خیر است. از این رو، خلقت جهان بهتر از عدم آن است.

از آنجا که خداوند، قادر، عالم و خیرخواه، مطلق است و ذات او خیر محض است، هر چه از او صادر شود، خیر است. خدا عوالم مختلفی را آفریده است؛ عالمی از ملائکه و فرشتگان که فرستند و هیچ شری در آنها نیست. تنها شری که می توان در اینجا فرض کرد، محوری و جوهری آنهاست؛ ولی هیچ

تضاد و تراحمی یا هم ندارند. اما لازمه عالم ماده علاوه بر محوری و جوهری، تراحم و تضاد است.

ممكن نیست که عالم ماده بی تراحم و تضاد آفریده شود. وجود آتش در مجموع خیر است اما گاه زیان نیمی رساند و درد و بیخ نیمی آفریند. بنا بر این، وجود جهانی مادی که هیچ گونه تنازع و تراحمی در آن نباشد، خلاف فرض است؛ یعنی چنین جهانی در واقع غیر مادی می شود، در صورتی که ما چون لامادی فرض کرده ایم.

* مابری، فیلسوف بزرگ اسلامی در این باره می گوید:

خدا که در قدرت و حکمت و علم خود تام است، تمامی افعال او کامل و بدون نقص و عیب است. افعال و سروری که عارض اشیای طبیعی می شود، ضروری عالم ماده و طبیعی است. عالم ماده، نمی تواند خیر محض را بپذیرد.

* اسطال: اگر کسی اکتال کند که چرا خدا عالم ماده را با این قوانین خاص خلق کرده است و چرا قوانین

طبیعت را همان قرار نداده است که از آن برخی حاصل شود؛ مثلاً قانون سفینه را طوری قرار

می داد که دست و لباس بی لنها را نسوزاند.

پایان ← این دنیا در کتاب الاهیات سُفا در باب مریب عالم می گوید:

الربلویند که چرا خدا مانع شر در عالم نشد تا چیزی که خیر محض است متحقق شود، در پاسخ باید گفت:

اگر عالم مادی که ملازم اجتناب ناپذیر با سرور دارد، به گونه ای خلق می شد که در آن شری متحقق

نبود، دیگر مادی نبود؛ عالم دیگری بود که خیر محض است؛ در حالی که چنین عالمی را خداوند پس از

این خلق کرده است.

ملاصدرا نیز در کتاب اسفار این اشکال را مطرح می‌کند و سپس می‌گوید تا به آن پاسخ دهد:
 «بنا بر این، ممکن نیست قوا این عالم ماده به گونه‌ای دیگر باشد. اگر جز این باشد، جهان ما در این عالم
 ماده نخواهد بود و چون خداوند حلیم، عالم، ماده و غیره خواه مطلق است، امکان خلق چنین
 جهانی ماده بود، آن را خلق می‌کرد و چون خلق نکرده است، امکان وجود آن نبوده است.»

* سؤال: آیا کبر نبودن خداوند به دلیل سرور اندک این عالم، از خلقت عالم ماده صرف نظر می‌کرد؟
 پاسخ: ترک خیر نیست عالم ماده به دلیل وجود سرور اندک، با فیض الهی منافات دارد؛ زیرا ترک خیر کبر
 به دلیل شر قلیل، خود شر کبر محسوب می‌شود. اگر انیس خلق نشود، خیرات بی شماری
 که از آن حاصل می‌آیند، از میان می‌روند.

۲- ناشی از آزادی انسان:

آدمی می‌تواند با اختیار، راه تکامل را که نیروی از وجودات و بیابرا الهی است می‌کند و می‌تواند نامرغایی
 کند و به وجودات و دستورها الهی رو نکند. برخی آدمیان با اختیار خود، اعمال سرورانه‌ای انجام می‌دهند
 که لازمه این اعمال، بجز و عذاب دیگران است. بنا بر این شر در جهان از سرارت انسان حاصل می‌شود
 و سرارت انسان نیز ناشی از آزادی و اختیار او است. اگر انسان رفتار و کردار درست در پیش گیرد،
 می‌تواند بسیاری از سرور طبیعی را از راه خوش بردارد؛ مانند ساختن خانه‌ها، سد حکم در برابر زلزله،
 بسیاری از گناهان انسانی سرور طبیعی را در پی می‌آورند و انسان با دوری از گناهان می‌تواند از سختی‌ها
 و مصائب فراوانی رهایی یابد. بسیاری از درد و رنج‌هایی که از ستم‌گران به مردم می‌رسد، نتیجه عملکرد خود مردمند.

۳- ناشی از چیزی نگر:

بعضی ستمگران معتقدند اینکه آنها بسیاری از امور را شر می‌دانند، ریشه در قضاوت‌های سطحی و چیزی و
 تنگ نظرانه و سبب نزن دارد. اگر آنان از اطاعت و بیعت سر و جامع ترکی برخوردار بودند، هیچ گاه به شر بودن
 برخی امور، حکم نمی‌کردند. خداوند از روی حکم و حکمت نامتناهی خود، بجز این چه ممکن بود آفریده است که
 هر ضری آن به جای خود است؛ ولی افسوس که از دانش اندکی برخوردارند، نمی‌توانند در باران جهان به درستی داورگ کنند.

چ) فواید شهور در جهان :

۱- شگوفای شدن استعدادهای

ساختار آدمی به گونه ای است که بیماری از توانایی ها و استعدادهای او در سینه مواجهه با سختی ها و مشکلات، شگوفای شود. بیمار از اختراعات و ابتکارات، در برخورد با مشکلات و سختی ها، حاصل می شود. بنابراین، وجود شهر برای تکامل روحی و معنوی و علمی انسان سودمند است. قرآن در این باره می فرماید:

« پس یاد سواری، آسانی است. آری یاد سواری آسانی است. » - سوره حشر آیه ۵ و ۶

اما عاقلی را در این باره می فرمایند: - بدانید که شایسته درختی که در بیابان می روید، سست تر و پوست لبرزه های خوش نما نازک تر و انس لبها می ایستد و فروخته تر و ضعیف تر است. آنهارا سست است. زیبایی ها جلوه خود را از زشتی ها بر می گیرند. از زشتی و بدی نبود، زیبایی و خوبی مفهوم نداشت.

۲- بیداری از غفلت :

خداوند در قرآن کریم از سختی ها و مشکلات به عنوان عاملی برای بیداری از غفلت یاد می کند:

« و قطعاً غیر از عذاب بزرگتر [عذاب آت] از عذاب تزدبلیک [عذاب دنیا] به آمان من حیسانیم، امید آنکه [به سوی خدا] باز گردند. - سوره بقره آیه ۲۱ »

بنابراین، شهر عاملی برای عبرت آموزی است تا آید بیدارند و به راه راست هدایت شوند.

۳- از مومن الهی :

گاه خداوند، بندگش را با مصیبت و سختی می آزماید تا مومنان راستین باز نمانند و گردند؛ درست همانگونه که آهن را در آتش، طلا را در کوره و با حرارت، ناپ می کند و زیبایی و بهایی بیکی به آن می بخشد. چنانچه خداوند برخی بندگان را در کوران بخت و مصیبت و مشکلات، محک می زند تا خالص و از زشتی ها بگردند.